

شرح رساله شریفہ نند صلاح

حضرت آقای حاج دکترونور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت شانزدهم: شرح ربا، کسب منہی، تطفیف،

انصاف، بیکاری، تنبلی)

فہرست

(سن ویراستہی بیانات، تملیق دو شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ہ. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قسمت شانزدهم)

عنوان	صفحہ
شرح ربا، کسب منہی، تطہیف، انصاف، بیکاری، تنبلی	۷
خلاصہ صفات مؤمنین	۴۴
مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح	۴۷
اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت)	
دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر)	
سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر)	
چہارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجاء)	
پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و	

رضا، شکر، احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا
و حرص، حلال، مکر، خدعه، طغیان، جزع و حسد)
ششم (شرح خدمت، مواضع تُہم، تعظیم امر و نہی)
ہفتم (شرح مواضع تُہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و
طریقت، قرائت قرآن)
ہشتم (شرح نماز)
نہم (شرح اوراد، دعا، سحر)
دہم (شرح جمعہ، روزہ)
یازدہم (شرح زکات - خمس، انفاق، حج)
دوازدہم (شرح جہاد، امر بہ معروف و نہی از منکر، مستحبات)
سیزدہم (شرح طہارت، نواہی، قمار و مسکرات)
چہاردہم (شرح تأہل و طلاق)
پانزدہم (شرح اولاد، تحصیل و کسب)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

شرح

ربا، کسب منہی، تظیف، انصاف، بیکاری، تنبی^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

و از ربا که مخصوصاً در قرآن مجید تهدید سخت دارد و در حکم
اعلان جنگ با خدا و رسول است دوری گزیند و ربا غیر مضاربه و غیر بیع
است که رواست .

و بعضی کسب‌ها که نهی رسیده و در نزد مردم هم بدنما و ننگ
است مانند قصابی و شکار و احتکار، بی برکتی آنها پیدا است .

و کم دادن و بیش گرفتن در کیل و وزن بد است بلکه مؤمن در
همه‌ی پندار و گفتار و کردار خود باید کم نفروشد و بیش نخرد و آنچه به
خود روا دارد به دیگران روا داشته باشد که یک معنی انصاف است .^۲

در مبحث کسب، نکته‌ای که خیلی جلب توجه می‌کند و هر
آن ممکن است شخص را دچار اشتباه کند، مسأله‌ی ریاست که
حرام است . ابتدا باید توضیح دهم که استفاده از پول اصلاً در بین
بشر از اینجا ظاهر شد که در اوائل، زندگی انسان‌ها بر حسب تعاون
بود یعنی یک عده که دور هم جمع شده بودند، جامعه‌ای، ملّتی

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۱/۶/۱۳۷۸ و
۱۳۷۸/۶/۲۵ و ۱۳۷۸/۷/۱۰ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۲۳/۷/۱۳۸۸
و ۱۳۸۸/۸/۷ و ۱۳۸۸/۸/۱۴ و ۱۳۸۸/۸/۲۱ ه. ش.
۲. پندصالح، حاج شیخ محمّد حسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، ۱۳۷۶، صص ۹۴-۹۳.

تشکیل داده بودند، هر کدام کاری انجام می دادند؛ یکی زراعت می کرد، محصول زراعی خود را می آورد، یکی نجاری می کرد، محصول نجاری خود را می آورد؛ یکی هم پارچه می بافت، همینطور، اینها را در بازار می آوردند و با هم مبادله می کردند. تدریجاً فکر بشر به این نتیجه رسید که در این نحوه ی معامله ممکن است اشتباهاتی هم بشود، این است که پول اختراع شد که رابط بین تعویض کالاها باشد یعنی ارزش کالاها را با پول بسنجند که بفهمند تفاوت هر کدام چقدر است. فرض کنیم در کشوری، در منطقه ای، محصول زراعتی خیلی خوب به عمل می آید، گندم، میوه و اینها خیلی ارزان است و در همانجا محصول پارچه که برای لباس لازم است، گران است ولی در کشور همسایه اش، معکوس این است. حال برای اینکه تعادلی برقرار شود، گفته اند اینها را با یک مقیاس هم تراز قرار ندهند. یک چیزی فرضی بیاورند به اسم پول که با آن ارزش کالاها را بسنجند. بنابراین، پول که حالا می بینیم به صورت سگه یا اسکناس است، خودبه خود ارزشی ندارد چنانکه مثلاً نه پول را می شود خورد و نه سگه را و باید به کالایی تبدیل شود. حالا اگر کسی از پول این استفاده را نکند و ترتیبی قرار بدهد که از خود پول، سودی روی آن بیاید، این می شود ربا که در لغت به معنای زیاد کردن، اضافه کردن است که در این صورت کار

خلاف طبیعت است. به علاوه، شخصی را که چنین کاری می‌کند یعنی به اتکای خود پول و سود پول، فعالیت نمی‌کند، از کار می‌اندازد و به صورت انگل جامعه قرار می‌دهد. برای اینکه در جامعه، هر کسی باید کاری بکند و تولیدی داشته باشد. ربا موجب می‌شود که کسی بدون هیچ فعالیت و هیچ کاری، بهره ببرد. این بهره از دیگران است یعنی در واقع دیگران را استثمار کرده است. به این جهت خداوند، از نظر اینکه ولی و محافظ مال و جان و حیثیت بندگان خودش است، دستور داده این کار را نکنید، این عمل ممنوع است و به اندازه‌ای مجازات آن را در شرع شدید قرار داده که حتی فرموده است: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۱، اگر گوش نمی‌دهید، مثل این است که اعلان جنگ به خدا و پیغمبرش کرده‌اید. این مهمترین اصل اقتصادی است که مسلمان‌ها باید چه شخصاً، چه در جامعه، آن را اجرا کنند. بنابراین، این قاعده‌ی دینی، قاعده‌ای است هم فردی و هم اجتماعی. در آیات قرآن است که بعضی در صدر اسلام ایراد گرفته‌اند که ربا چیز تازه‌ای نیست، مثل معامله و بیع است یعنی من پولی که فعلاً دارم به تو می‌دهم که بعد تو آن را به من بیشتر بازگردانی، چطور بیع حلال است و این حرام است؟

تفاوتش این است که در بیع یک محصول تولیدی بشر در معرض فروش گذاشته می شود ولی در ربا هیچ چیزی نیست و معمولاً چون همه ی افراد بشر باید جامعه را به نحوی اداره کنند که ضروریات اولیه زندگی شان را تأمین کنند، بنابراین اگر کسی پول را برای ربا می گیرد، در واقع، یا در ضروریات زندگی مانده است؛ مثل اینکه مریض است، درمان نمی تواند بکند، ناچار است پول بگیرد و آن طرف هم، کسی که به ربا پول می دهد، از ضعف این شخص استفاده می کند. او با این کارش به شخص ناچار و ضعیفی وام می دهد که بعداً بیشتر بگیرد. بنابراین برای اخلاق فردی مسلمان ها، فردی انسان ها، بسیار مضر و خطرناک است؛ از لحاظ اجتماعی هم ضرر دارد، برای اینکه شخص را به بیکاری عادت می دهد، عادت می دهد به اینکه بنشیند و فقط حساب پولش را بکند. از این جهت ربا منع شده است. چون ربا خیلی شبیه به بیع است و همانطور که گفتیم حتی آنهايي که در صدر اسلام بودند و با بعضی احکام مخالفت یا چند و چون می کردند، می گفتند چطور است که خداوند فرمود: ربا، حرام است و بیع حلال است.

در مورد ربا، در چند جای قرآن، آیاتی هست و از پیامبر اکرم نیز مطالبی نقل شده است. مثل آنچه در مشاهدات معراج، فرمود که دیدم عده ای بدنشان چرک می کند و چرکش را می گیرند و

می‌خورند. پرسیدم: اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: اینها کسانی هستند که ربا می‌گیرند. البتّه در آن عوالم و در روز قیامت که هر عملی به صورتی مجسم می‌شود، تجسم ربا، برای رباخوار این چنین است.

پس ربا عبارت از این است که کسی بدون کار کردن، بدون زحمت کشیدن و صرفاً چون سرمایه‌ای، پولی دارد، آن را به کسی بدهد و آن طرف را مجبور کند که سودی بدهد. این کار با معاملاتی مثل مضاربه، مزارعه و مساقات، خیلی شباهت دارد و قابل اشتباه است. البتّه احکام فقهی مضاربه، مزارعه و مساقات در کتب فقهی مفصّل نوشته شده و در قوانین مدنی نیز مقررات آن را ذکر کرده‌اند.

مضاربه یعنی یکی که سرمایه‌ای دارد، این سرمایه را در اختیار دیگری می‌گذارد که نیرو دارد. چون در اقتصاد می‌گویند که تولید سه عامل دارد: سرمایه، کار و وسیله. مثلاً وقتی کسی می‌خواهد نانوائی درست کند، اول سرمایه‌ای می‌خواهد که برود آرد بخرد، بعد کار که عبارت است از کار آن نانا یعنی مواد اولیه را بگیرد و آماده کند، وسیله‌اش هم از قبیل آن تنور است. حال اگر کسی سرمایه در اختیار دیگری بگذارد، چون دیگری نیروی کار دارد ولی سرمایه ندارد، هم در سود و هم در زیانش شریک می‌شود. این مضاربه است، این حلال است، ربا نیست.

از مقایسه‌ی مضاربه و ربا و بیع این حقیقت آشکار می‌شود که در اسلام نخواستہ‌اند سرمایہ را کد بماند چنانکہ نخواستہ‌اند کہ نیروی کار، عاطل و باطل بماند. چون عملاً از اوّل خلقت، بشر در اجتماع برای تولید و برای اینکہ رفع حاجت جامعہ و مردم بکند، بہ این عناصر نیاز داشت. این است کہ سعی کردہ اینہا را پهلوی ہم بگذارد. اما فرق آن با ربا چیست؟ ربا این است کہ کسی برای مصارف شخصی خودش، برای مصرف، نہ برای تولید، ناچار از یک رباخوار پول قرض می‌کند و آن رباخوار بدون اینکہ زحمتی بکشد مقداری پول اضافہ از او می‌گیرد؛ حال آنکہ در مضاربه شخص در سود و ضررش شریک است؛ کسی ہم کہ پول را می‌گیرد بہ کار می‌اندازد و از آن استفادہ می‌کند. پس فرق مضاربه با ربا این است کہ در مضاربه، ہر دو طرف بہرہ می‌برند، ہم کسی کہ مثلاً کارخانہ‌ای ایجاد کردہ استفادہ می‌کند و ہم کسی کہ بہ او پول دادہ و کمک بہ او کردہ، در واقع مزد این کمک را می‌گیرد. این است کہ در مضاربه باید طرفین در نفع و ضرر شریک باشند کہ البتہ معمولاً بانک‌ها در مقرّرات این رعایت را نمی‌کنند یعنی نمی‌توانند بکنند.

ربا، از نظر ما، از نظر عرفانی، در واقع گناہ و خطایش بہ نیت شخص است، این است کہ با حیلہ‌ی شرعی بہ آن صورت کہ در

کتب فقهی می نویسند و می گویند اگر با این حيله رفتار کنید، ربا تقریباً حلال می شود، رفع نمی شود. این کار درست نیست که مثلاً یک قوطی کبریتی را که قیمتش یک تومان است، وقتی کسی می خواهد وام ربایی بگیرد، آن شخص رباخوار می دهد به هزار تومان (عددها را در نظر نگیرید فقط مثال است) و هزار تومان را می دهد به وام گیرنده و در عوض قوطی کبریت را می گیرد. بعد صاحب قوطی کبریت، همان قوطی کبریت را به هزار و صد تومان می خرد، منتها می گوید حالا پولش را نمی دهد، سال آینده می دهد و به این طریق ربا را حلال می کند. از نظر عرفانی، این ربا، با چنین کاری حلال نمی شود. از این قبیل حيله های به اصطلاح شرعی خیلی زیاد است؛ چنانکه حتی بعضی ها که در وجوه شرعیه، خمس و زکات، بدهکار هستند، حيله ی شرعی به کار می برند. اینجا تفاوت عارف و فقیه روشن می شود.

تا به حال چندین بار این داستان را نقل کرده ام که از شبلی که خودش هم فقیه و هم عارف بزرگواری از شاگردان جنید بغدادی بود، کسی پرسید: زکات چهل دینار چقدر است؟ شبلی گفت: اگر از شبلی فقیه می پرسی، زکات چهل دینار، یک دینار است، اما اگر از شبلی عارف می پرسی، زکات چهل دینار این است که چهل و یک دینار بدهی، اول یک دیناری است که بدهکاری و

فقیہ گفته یک دینار باید بدهی؛ بعد جریمه بشوی که چرا وقتی در راه خدا اینقدر محتاج وجود داشته، تو این مقدار دینار را نگه داشتی! البتہ شبلی مخصوصاً این مسأله را زیر ذرّہ بین گذاشته که مشخص بشود، نه اینکه عیناً همواره همینطور باشد. از نظر ما، هیچیک از این صحنه سازی‌ها یعنی به اصطلاح حیلہ‌های شرعی، قابل قبول نیست، برای اینکه با چه کسی حیلہ می‌کنیم؟ با خداوندی که ما را از خودمان بهتر می‌شناسد، با او حیلہ می‌کنیم؟ می‌خواهیم کلاه سرش بگذاریم و بگوییم ما ربا ندادیم، داریم معامله می‌کنیم؟! این بیع است که قوطی کبریت یک تومانی را به هزار تومان بخری، یا هزار تومان بفروشی؟ اینکه بیع نیست. باید در کسب مواظب باشیم، البتہ معامله‌ی وعده‌دار مانعی ندارد آن‌هم با شرایطی.

در این زمینه چون چند سؤال شده مطلب را مفصّل‌تر می‌گوییم. آنچه حالا بانک‌ها به عنوان سود می‌دهند، در واقع سهم مضاربه است. به این معنی که بانک‌ها از صاحب مال، از آنکه پول می‌دهد، اجازه می‌گیرند که با پولی که او می‌دهد تجارت و کار بکنند و از سودش به او مبلغی بدهند. چون ضررش را شرکت‌های بیمه، بیمه کرده‌اند، بنابراین معامله‌شان ضرر ندارد، سود دارد. مقدار سودش را هم هر چه خود بانک بگوید می‌گیرند، شرط

نمی‌کنند. یکی از خصوصیات ربا این است که شرط میزان سود کنند ولی در مورد پولی که به بانک می‌دهند شرط میزان سود نمی‌کنند. به اختیار بانک است. ممکن است یک مرتبه یک درصد بدهد و یک مرتبه‌ی دیگر ده درصد بدهد؛ مثل هدیه‌ای است که می‌دهند.

با این شرح که گفتیم از خصوصیات ربا این است که تنبلی آور است و ثروت را راکد می‌کند؛ این است که ربا حرام است. اما مضاربه و این قبیل معاملات، نه تنها جایز است بلکه می‌شود گفت از یک جهت خوب هم هست به این معنی که سرمایه و مال، بنابه صریح آیه‌ی قرآن، وسیله‌ی رفع نیازهای جامعه است. از آیات اولیه‌ی سوره‌ی نساء که راجع به اموال است، راجع به مهجورین، صغیر یا سفیه و اینهاست، می‌توان استنباط کرد که می‌فرماید: مالی را که قیام جامعه بر آن است، به دست آدم سفیه ندهید، برای آنکه هدر می‌شود، این مال نه تنها متعلق به این شخص است، متعلق به جامعه هم هست یعنی مالک، تنها حق مالکیت ندارد، وظیفه‌ی مالکیت هم دارد یعنی وظیفه دارد از سرمایه‌ای که دارد کاری کند که از آن تولیدی شود و به جامعه کمک کند.

ربا در صدر اسلام، در مگه خیلی رایج بود. حتی بطوری که

یادم می‌آید یکی از عموهای پیامبر هم قبل از اسلام شخص پولداری بود که ربا می‌گرفت، سایرین هم همینطور. چون در مگه، در بیابان خشک، نه زراعتی بود، نه کار تولیدی. این ثروتمندها ربا می‌گرفتند و خیلی اوقات که طرف نمی‌توانست پولش را پس بدهد، آزدایش را از دست می‌داد و غلام آن شخص می‌شد. بعد که ربا منع شد خداوند دستور داد آنچه که تا حالا کردید خداوند بخشید، از این به بعد ربا نگیرید. *فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ*.^۱ *رَأْسُ الْمَالِ* شما، سرمایه‌ی شما، مال خودتان هست؛ اگر اینکار را نکنید مثل این است که به خداوند اعلان جنگ دادید، *فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ*.^۲ این تهدید بسیار بزرگی است و باید دقت کرد. البته شاید وسواس هم برای بعضی‌ها ایجاد شود. به هر جهت هر چه بیشتر در این مسأله که ربا گرفته نشود دقت کنیم بهتر است.

و اما در مورد کسب که فرموده‌اند. لغت کسب در اینجا یعنی اشتغال به کاری که شخص مزد بگیرد یا اینکه درآمد داشته باشد. به هر حال انسان باید مشغول باشد که یکی از شقوق آن کاسبی است. کاسبی معمولی، عمده‌اش تجارت است. بعضی کاسبی‌ها هم اشتغالات، مطبوع است؛ البته به عنوان اشتغال. *قَصَابِي* که اینجا نوشته‌اند غیر از گوشت‌فروشی است که ما حالا به آن

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

می‌گوییم قصابی. در گوشت فروشی، گوشت را از جایی می‌آورند و می‌فروشند. اما قصابی کار کسی است که شغلش قصابی باشد یعنی شغلش این باشد که گوسفند را بکشد، حالا یا خودش یا دیگران بفروشند. و الا یکی که کم بلد است و خودش می‌خواهد گوسفندی قربانی کند، این کار را می‌کند. حتی در اخبار رسیده است که خود شخص باید در عید الاضحی که قربانی واجب است، قربانی بکند ولی این کار به عنوان شغل، اگر ضرورت نداشت، مکروه است. اما اگر در جامعه ضرورت داشت و کس دیگری هم نبود که انجام دهد، به عنوان واجب کفائی می‌تواند انجام دهد.

یکی دیگر از کسب‌های نهی شده، شکار است. شکار بطور کلی مکروه است، برای اینکه حیوانی را، جانداری را، بیخود بی‌جان کردن درست نیست ولی کسی که نیازمند است، مثلاً آنهایی که شرایطی خاص برای زندگی دارند، مثلاً صحرانشین هستند، می‌توانند برای خودشان شکار و از این طریق امرار معاش کنند.

یا احتکار که کراهت آن خیلی مشخص است. البته در احکام اولیه‌ی اسلام احتکار را در آذوقه گفته‌اند یعنی در گندم و جو و خرما و اینها بوده ولی امروزه می‌شود آن را اینطور توسعه داد که احتکار در ضروریات زندگی هم هست.

جهتش هم این است که کسی که احتکار می‌کند، خودبه‌خود به گرانتر شدن کالا کمک می‌کند. اینها میکروب‌های کسب است. چون گفته‌اند: *الكاسِبُ حَيِبُ اللَّهِ*، کاسب حیب خداست، دوست خداست، بنابراین کاری می‌کند که مورد علاقه‌ی خداوند است، قبولش دارد ولی این، میکروب‌هایی دارد، آفاتی دارد مثل ربا یا کسب منہی، یکی هم کم‌فروشی و زیادخوری است. آیات: *وَيَلُّ لِمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوهُمْ يُخْسِرُونَ*^۱، در این باره است که می‌فرماید: *وای بر مطففین*، آنهایی که وقتی چیزی به کیل و وزن می‌گیرند، کامل می‌گیرند ولی به‌عکس، وقتی چیزی بدهند در کیل و وزن کم می‌دهند. از روی این آیه استنباط کرده‌اند که مستحب است انسان به‌عکس این، عمل بکند یعنی وقتی چیزی می‌فروشد، سنگین‌تر بفروشد و وقتی می‌خرد سبک‌تر بخرد که مطمئن باشد. از اینجا اخلاقاً هم می‌توان استنباط کرد که آنچه به خود روا دارد به دیگران هم روا دارد یعنی خودش را به جای آن خریدار یا به جای آن فروشنده بگذارد، بیندیشد که می‌خواست او چطور باشد، همانطور رفتار کند.

نکته‌ی دقیقی که اینجا فرموده‌اند، این است که در پندار و گفتار و کردار خود هم این مسأله‌ی تطفیف را، کم فروختن و زیاد خریدن را، رعایت کند. البته این مسأله یک جنبه‌ی اخلاقی دارد که عارف باید رعایت کند و حتی در بیان و گفتار هم کم فروشی نکند. به قول سعدی که می‌فرماید:

نیک باشی و بدت خواند خلق

به که بد باشی و نیکت خوانند^۱

شاید در این قضیه خبر صریحی نیست ولی اگر انسان توجه کند به اینکه تطفیف آن است که آنچه به خود روا دارد به دیگران روا نداشته باشد، در کردار و گفتار و پندار هم اینطوری می‌شود. در کردارش مثلاً اینطور نباشد که برای دیگران هیچ‌کاری نکند، هیچ زحمتی نکشد ولی از دیگران، از همه، کار بکشد. این یک نحوه تطفیف یا کم فروشی است. برای اینکه مبنای جامعه بر مبادله است یعنی هرکسی برای دیگری خدمت کند و به این طریق جامعه بگردد. بنابراین وقتی برای دیگری خدمتی می‌کند و از دیگری خدمتی می‌خواهد باید معادلش را هم خودش انجام دهد. همچنین در گفتار، متوقع نباشد که همه به او تعظیم کنند و مجیزش را بگویند ولی خودش از همه بد بگوید. البته اینها همه

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۵۵.

توسعه دادنِ این قاعده‌ی اخلاقی به تمام خصوصیات زندگی است. در واقع رعایت قاعده‌ی اخلاقی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک است که از دستورات اخلاقی و منسوب به حضرت زرتشت است که او هم البتّه از پیغمبران بزرگ است و این قاعده‌ی اخلاقی را بنا نهاده است. اگر پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را رعایت نکند، خودش طبق فرمایش ایشان، یک نحوه تطفیف است. البتّه این کار آنقدر دقیق است که باید از خداوند بخواهیم ما را در رعایتش حفظ کند. این است که خداوند در قرآن به نفس قسم می‌خورد و می‌گوید: وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا^۱، خداوند نیکی و بدی نفس را بر او الهام می‌کند. ایمان ما هر چه قوی‌تر باشد بیشتر و بهتر آن الهام را می‌گیریم و خودمان می‌فهمیم که این کار صحیح است یا صحیح نیست. ان شاء الله خودش ما را حفظ کند.

در مسأله‌ی بعد درباره‌ی انصاف فرموده‌اند. در هر مسأله، در هر اقدامی ما دو روحیه، دو صفت، می‌توانیم داشته باشیم: یکی انصاف است و دیگری عدالت. اینها دو چیز هستند، دو چیز مشخص و جدای از هم ولی متضاد هم نیستند. عدالت این است که کسی از حقّ خودش تجاوز نکند و حقّ خودش را هم بگیرد. اگر

کسی از دیگری طلبی دارد، طلبش را بگیرد. اگر هم طرف او تندی کند، آن تندی گناه دارد ولی مطالبه اش درست است، این عدالت است و درباره‌ی عدالت می‌گویند که خشن است.

انصاف جنبه‌ی نرمش عدالت است، آن جنبه‌ای است که تقریباً احسان تلقی می‌شود. مثلاً شما از شخصی طلب دارید و الان می‌گویید کمی صبر کن تا من کارم رونقی بگیرد و بتوانم بدهم. اینجا اگر بخواهید عدل و عدالت به کار ببرید، می‌توانید بگویید: من هم پول را لازم دارم، تهیه کن بده ولی انصاف این است که ببینید شما بیشتر لازم دارید یا او؟ وقتی که همه‌ی مؤمنین خودشان را وجود واحدی بدانند، در اینجا، هم دائن و هم مدیون یعنی طلبکار و مدیون، وجود واحدی هستند. کسی که مطالبه‌ی پول خودش را کرده، کارش خلاف عدالت هم نیست ولی باید حساب بکند که آیا او می‌تواند بدهد یا نمی‌تواند؟ اگر نمی‌تواند ببیند مقدار طلبی که دارد برای خودش بیشتر ضرورت دارد یا برای او؟ او را مثل خود حساب کند که در دنباله‌ی این مطلب هم فرموده‌اند: باید آنچه به خود روا دارد به دیگران روا داشته باشد. آیه‌ی قرآن در این مورد می‌فرماید: فَتَظَرُّهُ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ^۱. اگر ندارد پس دهد، صبر کن، نگاه کن تا وقتی که دستش باز شود، این انصاف

است. انصاف در واقع بخشیدن مقداری از حق خود انسان است به دیگران. البتہ به زور بخشیدن انصاف نیست، بخشیدنی این است که در کمال آزادی و با طیب خاطر باشد.

در اینجا اینطور استنباط می شود که اگر آنچه را بر خودش روا دارد بر دیگران هم روا داشته باشد، معکوسش هم می شود گفت که آنچه را بر خود روا ندارد بر دیگری هم روا نداشته باشد. درک این مطلب همین است که مؤمن باید وجود خودش را و وجود دیگران را هم در زندگی اجتماعی و هم در زندگی انفرادی یکی حساب کند. آنچه برای خودش فکر می کند خوب است برای دیگران بخواهد و آنچه فکر می کند برای خودش بد است و نمی پسندد برای دیگران هم نخواهد، این انصاف است. انصاف از یک طرف در مقابل عدل قرار می گیرد یعنی از عدل بالاتر است، از طرف دیگر در مقابل بی انصافی است یعنی اگر کسی حقی هم دارد، عدالت را با سخت گیری اجرا کند، این ضد انصاف است. یک منشأ انصاف یک حالت روانی است که انسان باید این طور فکر کند که ناراحتی دیگران را مثل ناراحتی خودش بداند و راحتی آنها را راحتی خودش بداند، در این صورت اگر تصمیمی بگیرد منصفانه خواهد بود.

این است که در درویشی، چنانکه در جایی دیگر در

پندصالح هم فرموده‌اند، می‌گویند: انصاف دهد و انصاف نخواهد. انصاف دهد برای اینکه رو به تکامل اخلاقی باشد (بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ). با رفتار به عدالت، او مکارم اخلاقی دارد ولی برای اینکه به تمامیتش برسد، انصاف نخواهد. در همان مثال وقتی آن طلبکار می‌آید طلبش را مطالبه می‌کند، این عدالت است، عدالت هم ایرادی ندارد ولی انصاف نیست. این است که باید انصاف بدهد ولی انصاف نخواهد تا به کمال برسد. برای اینکه در حدیث نبوی: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، نفرمود آمده‌ام که مکارم اخلاقی را ایجاد کنم، به وجود بیاورم، بلکه به کمال برسانم. آنهایی هم که مکارم اخلاقی دارند، آن را به کمال برسانند. وقتی این روحیه باشد باید در همه جا، من جمله در کسب، این مسأله را رعایت کند و مسلماً وقتی انصاف بدهد، خداوند هم نسبت به او انصاف و بخشش می‌دهد. همین قدری که شکر کرده یا گناه کرده و توبه کرده، نظر به بخشش خداوند دارد، بخشش خداوند از روی انصاف است، از روی فضل است، از روی عدالت نیست، ما در دعا می‌گوییم: رَبَّنَا عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَ لَاتُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ، الهی لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ، خدایا، ما طاقت عدل تو را نداریم، با فضل و کرمت با ما رفتار کن. یکی از صفات خداوند عدل است.

از جنبه‌ی عدل، خداوند فرموده است: هر خیری انسان

داشته باشد، هر ثوابی داشته باشد، ولو به اندازه‌ی یک ارزن روی سنگ سیاهی در ته دریا باشد (البته این تشبیه است و الا خیر و خوبی و ثواب که جسمیت ندارد) آن را می‌آوریم و حساب می‌کنیم، این عدلش است. اما فضل خداوند این است که از بسیاری از خطاهایی که ما کردیم و حقّ الله در آن است، عفو می‌کند. البته حقّ الناس را عفو نمی‌کند، چون حقّ الناس را باید خود ذی حق عفو کند. حتی در سوره‌ی یوسف آمده که بعد از آنکه حقیقت آشکار شد و فرزندان حضرت یعقوب از پدر تقاضا کردند که برای ما از خدا استغفار کن، از خدا بخواه ما را عفو کند، حضرت یعقوب فرمود: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ^۱، ان شاء الله برای شما استغفار خواهم کرد و همانوقت استغفار نکرد، به نظر من در اینجا چون خود یوسف حق داشت و اینها در حقّ یوسف ستم کرده بودند و صاحب حق، یوسف بود، حضرت یعقوب منتظر بود ببیند یوسف گذشت می‌کند یا نه. بعد که معلوم شد یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ گذشت کرده و خود او گفت که من همان روز اول از شما گذشت کردم، به دل نگرفتم، آنوقت حضرت یعقوب به تقاضای استغفار برادران یوسف رفتار کرد.

به همین دلیل است که ما در یکی از دعاها به این مضمون می‌گوییم که خدایا ما می‌دانیم که حقّ الناس را باید خود ذی حق

برود و معذرت خواهی بکند و حلال بودی بخواهد. خدایا! اگر کسی از بندگان تو بر گردن من حقی دارد که یا من نمی دانم یا اینکه دسترسی ندارم که از او معذرت خواهی بکنم، چه زنده است، چه مرده، تو از طرف من از او طلب بخشش کن و بخواه که مرا ببخشد. اینقدر رعایت حق الناس مهم است، این عدالت است.

اما اگر خداوند بخواهد با عدلش با ما رفتار کند، به اصطلاح ما را از ماست بیرون می کشد، آنوقت ما چه داریم؟ اصلاً خود هستی مان، احساس اینکه وجود داریم، بالاترین گناه است، گوشه ای از شرک است. برای اینکه لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، هیچ چیزی جز او نیست، البته این احساس گناهی نیست که برای ما نوشته شود، که همین را هم خداوند اگر بخواهد حساب کند، چه می شود؟! ما اگر در زندگی، با دیگران با انصاف رفتار کنیم و انصاف نخواهیم، خدا هم با ما با انصاف رفتار می کند نه با عدلش، با فضلش رفتار می کند، که لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ.

و باید از آنچه انسانی را به بیکاری عادت دهد و بارگردن جامعه سازد تا چه رسد که خانمان برانداز باشد، پرهیز کند. مانند عادت به مجالس خوشگذرانی و شرب و قمار و مشاقی کیمیا بازی و تریاک و حشیش و مانند آنها که دستورات اسلام بر پایه ی کار و مردانگی و بندگی خدا گذارده شده و در هر کاری هم میانه روی خوب است که تن فرسوده

و روح خسته و مزاج ناتوان نگرردد و بین شش ساعت و هشت ساعت در شبانه روز، به تفاوت کار فکری و جوارحی و تفاوت هوای گرم و سرد و تفاوت کار و مزاج و محل، باید کار کرد مگر مورد لزوم.^۱

چون قبلاً در مباحث قبلی دستور داده بودند که درویش بیکار نباید بگردد، برای اینکه عضو این جامعه است و در جامعه هر کسی شغلی دارد و یکی از نیازهای جامعه را برمی آورد، مثلاً شما فکر کنید نانوا یک نیازی را از مردم برمی آورد، قصاب همینطور، پارچه فروش، خیاط همینطور. هر کدام یک کاری انجام می دهند، در واقع اگر روح جامعه از هر شخصی مستقلاً سؤال کند تو چه کار می کنی؟ تو در این جامعه که از زحمت کشی همه ی مردم بهره می بری، خودت چه به مردم عرضه می کنی، بتواند جواب مثبت بدهد. این است که مسلماً باید کار و اشتغال داشت. بعد از این، این بحث پیش می آید که چه کارهایی؟

قبل از این در مورد کسب منہی یعنی کسبی که نهی شده از آن، مطالبی ذکر فرموده اند. البته آنچه حرام است، کسبش هم گناه دارد و در بسیاری از موارد، خود معامله اش هم باطل است. مثلاً اگر یک مسلمان مغازه ی فروش مشروبات الکلی یا گوشت خوک فراهم کند، این، هم معاملاتش باطل است و هم خودش کار

حرامی کرده است. اما بعضی معاملات هست که کسی کار حرامی کرده ولی معامله اش باطل نیست؛ مثل گرانفروشی که کار حرامی است که انسان گرانتر از حد معتدل بفروشد ولی معامله اش صحیح است. به هر جهت اینها را در کسب منهی ذکر فرموده اند. کسب منهی را هم که به همین طریق که گفته اند، به دو نوع می شود تقسیم کرد: یکی اینکه بعضی کسب ها ذاتاً مورد نهی واقع شده، حالا یا حرام گفته اند یا مکروه. حرام که تکلیفش معلوم است که گناه است و نباید آن کار را بکند. در مورد مکروهات هم تا بتواند باید از کسب های مکروه احتراز کند که البته کراهت هر کدام هم حکمتی دارد. در اینجا دو کسب را ذکر فرموده اند: قصابی و شکار. منظور از قصابی این است که کسی شغلش قصابی باشد نه گوشت فروشی که حرام نیست ولی چون بدنام است، مادامی که جامعه به آن نیاز ندارد، نباید انجامش داد. کراهت شکار هم در مورد کسی است که اصلاً شکار را به صورت شغل یا تفریح، قرار بدهد. شکار حیوانات را هم البته منع نکرده اند ولی محدود کرده اند؛ به این معنی که اگر به قصد رفع گرسنگی باشد که کسی گرسنه باشد، چیزی نداشته باشد، اذیت شده باشد، شکار حیوان جایز است ولی اینکه به تفریح و خوشگذرانی و یا بیخودی در جنگل تیراندازی کند و مثلاً آهو یا هر حیوانی را بکشد، این کار

صحیحی نیست. به قول مولوی: «آنکه جان بدهد، اگر بکشد رواست». در همه ی موارد همینطور است.

اما معاملاتی هست که خودش ذاتاً نهی نشده ولی اگر عوارضی بر آن باب شود آن عوارض موجب می شود که غلط باشد؛ مثل احتکار که کسی اجناسی را احتکار کند برای آنکه سود بیشتری ببرد. نهی شدن احتکار و معامله ی احتکاری، به واسطه ی این صفت خاصی است که دارد، و الا فرض بفرمایید کسی در انبار خودش، به اندازه ی خودش، گندم اندوخته دارد و دیگران به آن احتیاج دارند، البته بهتر این است که به آنها بفروشد و بدهد ولی اگر هم نفروخت چون مال خودش است و به قصد احتکار نیست، گناه ندارد. اما اگر یکی همانقدر گندم را به قصد آنکه گرانتر بفروشد، جمع کند، آن احتکار است و کار حرامی است. در هر دو، ظاهر کار یکی است ولی در عمل، این حرام است و آن حرام نیست. دو مورد دیگر هم هست: یکی ربا که در معامله است و یکی هم غصب. اگر معامله هم معامله ی ربوی باشد حرام است که باید از آن احتراز کنند.

یکی دیگر از عیوب معاملات تطفیف است. تطفیف یعنی وقتی کالایی می خرد، چرب تر بخرد، یک خرده سنگ می گذارد که چرب تر بشود ولی وقتی که کالایی را می فروشد، به عکس،

کم فروشی کند. البتّه تطفیف را که در قرآن سوره‌ی خاصّی به نام آن نازل شده به کم فروشی ترجمه کرده‌اند؛ امّا کم فروشی یکی از موارد تطفیف است. زیادخری هم از دیگر موارد تطفیف است که وقتی جنسی می‌خرد، دقّت می‌کند که چربتر بخرد. اینها از عوارضی است که در معامله می‌آید و چون این عوارض خیلی دقیق است، بیشتر اشخاص برای احتیاط حتّی بعد از اینکه جنس را وزن کردند یک چیز مختصری هم شده روی آن می‌گذارند که زیادتر از حد باشد، این احتیاط بسیار خوبی است. اینکه فرمودند: *الکاسِبُ حَبِيبٌ* الله، هر کاسبی نیست، کاسبی است که رعایت این دستورات کسبی را بکند.

پیغمبر ما در دین اسلام تمام شئون زندگی ما را مشخص کرده و برایش برنامه تنظیم کرده است. پیغمبر فرمود: *بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، بعثت من برای این بود که مکارم اخلاقی را به کمال برسانم. اخلاق در واقع اصلش درونی است و بعداً در ارتباط با مردم تجلّی پیدا می‌کند. برای اینکه در این تجلّی، به مکارم اخلاقی که پیغمبر می‌خواست در دل‌های مردم رسوخ بدهد و مثل بذری بکار د لطمه نخورد، تمام شئون زندگی را رسیدگی کرد. از یک طرف در مورد کسب می‌فرماید: *الکاسِبُ حَبِيبٌ* الله، از آن طرف تمام دستورات کسب را ذکر می‌کند که اگر کاسبی اینطور باشد *حَبِيبٌ* الله است. اگر

به رساله‌های عملیه یا کتب فقهی قدیمی مراجعه کنید، احکام کسب را گفته‌اند. در این صورت است که کاسب حَبِيبُ اللّٰه است و الا کاسب بطور مطلق اینطوری نیست.

کسب‌هایی هم هست که منہی نیست ولی با توجّه به حکمت اینکه باید کار کرد آن کسب‌ها منہی تلقی می‌شود، به اصطلاح امروز به آن می‌گویند بیکاری پنهانی، بیکاری مخفی. مثل فروش بلیت‌های لاتاری که سابق به آن بلیت بخت‌آزمایی می‌گفتند که ظاهراً کسب است ولی این کسبی است که نه تنها هیچ فایده ندارد بلکه برای روحیه‌ی ما مضرّ هم هست. بنابراین کسی که به این کار اشتغال دارد بطوری که معاشش از آن طریق می‌گذرد نمی‌تواند بگوید من کار می‌کنم. چون هدف از کار این است که هر کسی در جامعه اقلّاً به اندازه‌ی برآورد نیازهای خودش کار بکند. اینطور درآمدها چه سودی به جامعه دارد؟

یکی دیگر از کسب‌های نهی شده که اینجا ذکر نشده و در واقع امرار معاش منہی است، این است که کسی از راه کارهایی که شرعاً باید مجانی باشد و در خدمت خلق باشد، امرار معاش کند. به همین دلیل هم گفته‌اند که مزد گرفتن برای اذانی که در بالای مسجد در مأذنه‌ها می‌گفتند که البتّه حالا دیگر متداول نیست و در رادیو و تلویزیون می‌گویند یا برای خواندن نماز میّت، جایز نیست.

این هم که برای اذان گفتن به مؤذن مبلغی می دهند، این مزد آن اذان نیست، در واقع مثلاً کرایه ی آن تاکسی است که به مؤذن می دهند که از منزلش بلند می شود و به مسجد می آید، بالای مأذنه می رود و اذان می گوید؛ و الا می توانست در منزلش نماز بخواند.

دنباله اش می فرمایند از آنچه انسان را به بیکاری عادت می دهد، احتراز کند. از تکدی، از سؤال، که می گویند حرام است برای اینکه طرف را به بیکاری عادت می دهد. مثال های دیگری که زدند مجالس خوشگذرانی و شرب و قمار و امثال اینهاست که هم به بیکاری و هم به اصطلاح بیعاری عادت می دهد، که می فرمایند از اینها احتراز کنید و شرکت در اینطور مجالس نکنید. به خصوص فرموده اند از چیزهایی که خانمان برانداز است و خانواده را تباه می کند که مهمترین اینها همین استعمال مواد مخدر است، پرهیز کنید. البته گناه آن که به جای خودش است ولی کلاهبرداری هایی که می شود، دزدی هایی که می شود، گاهی اوقات یکی از نتایج استعمال و اعتیاد به مواد مخدر است.

از اینجا یک نکته هم فهمیده می شود. نکته ای که علمای جامعه شناس و حقوقدان هم می گویند و آن اینکه خانواده یک امر شخصی نیست. بعضی از حقوقدان ها مثلاً ایراد می گیرند قوانینی را که مثلاً یک حقوق دان می نویسد، چه کار دارد به وضع زندگی

خصوصی ما؟ زندگی ما مال خود ما، من و خانواده‌ام است. چرا دیگران برای ما قانون می‌نویسند؟ این ظاهر قضیه است، چون کسی، خانواده‌ای که در یک جامعه زندگی می‌کند، تشکیل دهنده‌ی آن جامعه است، همانطور که هر فرد انسانی، از سلامت خودش دفاع می‌کند، هر کسی بخواهد به او دواى مسموم یا غذای مسموم بدهد نمی‌خورد، دلش می‌خواهد عمرش با سلامت باشد، جامعه هم مثل یک فرد است و می‌خواهد با سلامت زندگی کند. خانواده‌ی ناسالمی که در آن مرد با زن و هر دو با فرزند در حال تعارض باشند، یا اعتیاداتی داشته باشند، یا دائماً در مجالس عیش و نوش باشند، نظم جامعه را به هم می‌زند، به سلامت جامعه لطمه می‌زند. این است که جامعه برای تنظیم سلامت خودش حق دارد جلوی آن خانواده را بگیرد. جامعه موجود مستقلی نیست، از ما افراد انسانی تشکیل شده، هم از ما که الان زنده‌ایم و هم از افرادی که صد سال دیگر هیچکدام زنده نخواهیم بود که آنها را ببینیم و افراد دیگری خواهند بود، آن افراد هم جزء جامعه هستند، این است که الان باید به فکر آینده هم بود. ما اکنون تنظیم می‌کنیم که روابط اینها چطور باشد؟ روابط با فرزندشان چطور باشد؟ فرزندان را چطور تربیت کنند؟ اینها جزء وظایف ماست، چیزهایی است که در دین اسلام هم اصولش گفته

شده و همه‌ی ما باید رعایت کنیم. منتها حقوقدانان آن را به صورت حقوقی درآورده‌اند، به صورتی دارای ضمانت اجرا در جامعه درآورده‌اند که البته نقص آن در ضمانت اجرایش است که وقتی قانون می‌گوید مثلاً مرد و زن باید با هم مهربان باشند، گذشت داشته باشند، به تربیت فرزندان برسند، چه کسی بالای سر اینهاست که این دستورات را بکنند؟ ولی اگر آن را بنابر دین و مذهب، بنابه دستور پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام و ما عرفا که مستحبات را هم سعی می‌کنیم رعایت کنیم، انجام بدهیم دیگر محتاج به هیچکس نیستیم. خودمان پلیس خودمان هستیم، خودمان اطاعت دستورات پیغمبر را می‌کنیم. نه تنها از اطاعت دستورات فرار نمی‌کنیم، بلکه این اطاعت را برای خودمان ثوابی می‌دانیم، وظیفه‌ای می‌دانیم، همانطور که موظف هستیم غذا بخوریم که زنده بمانیم، خودمان را موظف می‌دانیم که این وظایف را هم انجام بدهیم تا سلامت روحی و جسمی خودمان و جامعه را حفظ کنیم. خدا به ما توفیق بدهد.

در انتهای این بخش فرموده‌اند که رعایت تعادل در کار شود. انسان همانطوری که با کسی همکاری دارد، یا خادمی دارد، باید به او انصاف بدهد و به اندازه‌ی قدرتش از او توقع کار داشته باشد، همینطور باید به اعضای جسم و روح خودش هم انصاف

بدهد؛ به این معنی که کار کردن به اندازه‌ای باشد که به فکرش، روحش و به جسمش صدمه نزند. گاهی اوقات دیده شده کسانی که در کارخانه‌های بزرگ به مدّت طولانی کار می‌کنند، فکر آن کار برایشان عادت می‌شود، مثلاً شخص شغلش این بوده است که پیچی را بیچاند، همینطور دستش منطبق آن تکان می‌خورد، یک عادت نادرست برایش ایجاد می‌شود، در اینجا انصافی را که باید در مورد دستش رعایت کند، رعایت نکرده است. همینطور در مورد روح است که بارها گفته شده است که شخصیت و هویت انسان در روح او است. وقتی می‌گوییم من تشنه هستم، یا من خسته هستم، یا من خوابم می‌آید، این «من» کیست؟ این «من» همان روحی است که از این جسم به عنوان ماشین استفاده می‌کند، خداوند آن جسم را آفریده و در اختیار این جسم گذاشته است. بنابراین همین جسم خودمان هم امانتی است نزد ما، البتّه مراقبت از جسم، تن پروری نیست ولی انسان هم نباید آنقدر تابع آسایش بدن باشد که روح خود را فراموش کند. فرموده‌اند به اندازه‌ی معتدل یعنی شش ساعت یا هشت ساعت یعنی ربع یا ثلث شبانه‌روز، بخوابد و البتّه این خواب بستگی به سن هم دارد، کما اینکه نوزاد تا حدود بیست ساعت در شبانه‌روز خواب است؛ به همین طریق وقتی سنّ انسان زیاد می‌شود احتیاجش به خواب

کمتر می شود.

منظور اینکه رعایت انصاف که فرموده اند، این انصاف را باید نه تنها در مورد دیگران بلکه درباره ی خودش هم به خرج بدهد. البته در سلوک عرفانی گاه ریاضاتی برای تکامل روح انسان به بعضی ها داده می شود، آن بستگی به تشخیص استاد معنوی است، تشخیص آن کسی است که سالک را تربیت می کند. مثل یک طبیب جسمانی که اگر ببیند مثلاً دست مریضش خیلی بیکار بوده، به او ریاضتی می دهد که به دستش مربوط می شود، در مورد طبیب روحانی هم مربی توجه می کند که فکر سالک آنقدری که باید، متوجه مبدأ نبوده و تکامل پیدا نکرده، از این جهت دستوراتی می دهد که او هم باید مطابق همان دستورات رفتار کند و سرخود عمل نکند. کسی می گفت که بدون دستور یا اذن و اجازه ای، سرخود روزه ی وصال گرفته بوده، چندین روز غذا نخورده، بعد مریض شده بود، هم بیماری جسمی و هم بیماری روحی که به گفته ی خودش هنوز هم در او باقی است. بنابراین انصاف دادن در مورد جسم را که همگام و همردیف عدالت در مورد بدن است، اعتدال در مورد بدن است، باید در هر حال رعایت کنیم.

در اینجا باید به مسأله ای اشاره ای کنم که چندین بار سؤال

شده است. فقرا دستوری دارند که خصوصاً نماز صبح را تا بتوانند اول وقت بخوانند و سحر بیدار باشند. البتہ خیلی‌ها نمی‌توانند این کار را بکنند چون در اختیار خودشان نیست. آن چیزی که در اختیار خودشان نیست، معفو است، عفو می‌شود ولی ابتدا باید چند بار امتحان کنند که شاید عادت بشود. شروع روز بلکه در واقع شروع فعالیت‌های حیاتی تمام جهان، از طلوع فجر است نه از طلوع آفتاب یعنی از سحر که موقع نماز است به اصطلاح حیات جانداران شروع می‌شود. این است که ما هم برای اینکه با حیات همه‌ی جاندارانی که خدا آفریده و در آنها غریزه گذاشته، همراه باشیم دستور داریم سحرها بیدار باشیم ولی اگر کسی نتوانست، خداوند عفو می‌کند و ان شاء الله به او توفیق بدهد که بتواند.

و تنبلی هم بد و تباه ساختن حقّ جامعه است و تقیّد به کسب و کار هم یکی از امتیازات سلسله‌ی علیہی نعمۃ اللہیہ بوده و هست که در کوشش بحمد الله سرمشق بوده و هستند و در خرج هم باید میانہ روی کرد که در هر کار تندی و کندی ناپسند است و چنانکه پیشتر هم اشاره شد نباید خرج را تا بشود جلو انداخت بلکه آنچه را درآمد است مختصری پس انداز کرد و آنچه بماند بر زندگانی تقسیم کرد که معنی قناعت و سازش است؛ نه اینکه بتواند و بر خود سخت بگیرد و نباید انسان در خرج نگاه به بالادست نماید که همیشه به رنج باشد بلکه به

نادارتر از خود نگاه کند که خوش باشد.^۱

دنباله‌ی مبحث کسب است که در اینجا آداب زندگی، آداب معاش را ذکر کرده‌اند. البته نه فقط آداب شریعتی بلکه آداب معنوی و طریقتی یعنی اینکه نیت چطور باشد، عمل خودش پشت سر آن می‌آید. نیت وقتی به این طریق باشد، عمل هم متناسب با آن نیت خواهد شد. می‌فرمایند تنبلی خوب نیست. تنبلی و تن‌پروری عیبی است که ممکن است در خیلی اشخاص ایجاد شود؛ چون طبعاً ممکن است که بعضی انسان‌ها میل به کار کردن و فعالیت نداشته باشند. البته بطور طبیعی هیچ انسانی نیست که بیکاری را بپسندد برای اینکه از لحاظ زیست‌شناسی هم حساب کنیم، زیست‌شناسان می‌گویند بدن از سلول‌هایی ساخته شده که نمی‌توانند ساکن باشند یا به قول فلاسفه، در جهان اصل بر حرکت است، بر سکون نیست. بنابراین کار منطبق با فطرت انسانی است و اگر کسی تنبلی بکند، از فطرت انسانی دور شده است، البته اینکه کسی کار کرده، خسته شده استراحت می‌کند، استراحت را تنبلی نمی‌شود گفت.

فرموده‌اند: تقیّد به کسب و کار از زمان حضرت شاه نعمت‌الله ولی صریحاً جزء دستورالعمل‌هایی است که ایشان

داده‌اند و آن را جزء وظایف درویش‌ها قرار داده‌اند. البتہ اینکه می‌گوییم وظایف، نباید تصوّر شود که اینها از واجبات است. بلکه از قبیل وظایفی است که وقتی کسی خودش را در اختیار یک معلم گذاشت، موظف است دستورات آن معلم را انجام بدهد. چون کسی بالا سرش نیست که وادارش کند انجام بدهد، اگر انجام نداد خودش ضرر می‌بیند ولی اگر مقید بود به اینکه از این استاد بهره ببرد، باید وظایفش را انجام بدهد. بنابراین کسب و کار، هم وظیفه‌ی انسان بطور کلی و هم وظیفه‌ی فقری است.

پس از ایشان در سلسله‌ی نعمت‌اللہی، یکی از شرایط سلوک، اشتغال به کار و کسب است که بیکاری مذموم است. البتہ گاهی اوقات بیکاری بر انسان تحمیل می‌شود، به خصوص در جهان امروز اوضاع اقتصادی طوری پیش آمده که غالباً در روزنامه‌ها می‌بینیم، هر مملکتی از تعداد بیکاران خود نگران است و می‌نالند. این بیکاری چون غیرارادی است، بر آن حرجی نیست ولی اینکه کار باشد و شخص بیکار باشد، درست نیست یعنی در واقع ایشان بیکارگی را نهی کرده‌اند.

در اینجا در ضمن اینکه نصیحتی فرموده‌اند، یک نظریه‌ی اجتماعی یا اقتصادی را نیز مطرح کرده‌اند و آن این است که فرموده‌اند: بیکاری ضایع ساختن حقّ جامعه است. بیکار ممکن

است بگوید که اختیار خودم را دارم، می‌خواهم بیکار بگردم، یا کسی که می‌تواند امرار معاش بکند و اوضاع اقتصادی مناسبی دارد، به مناسبتی بیکار می‌نشیند و از محل درآمدش زندگی می‌کند. این هم صحیح نیست یعنی به هر جهت، ولو نیازمند نباشد، باید کار کند.

توضیح این عبارت که بیکاری تباہ ساختن حق جامعه است، این است که کار کردن نتیجه‌اش ایجاد ثروت برای جامعه است. کسی که کار می‌کند مثلاً اگر کشاورز است، وقتی کار کرد، گندم، میوه و خوراکی به وجود می‌آورد که به مصرف جامعه برسد. اگر صنعتگر است، صنعت و محصولی را به وجود می‌آورد که موجب استفاده‌ی جامعه است ولی اگر کار نکند، فرض بفرمایید کسی چندین باغ داشته باشد ولی به آنها توجه نکند، به آنها نرسد، باغش میوه حاصل نمی‌دهد، میوه که در داخل مملکت نبود، نایاب و گران‌تر می‌شود و بدین ترتیب حق جامعه، حق مردم، از بین می‌رود. باید گفت که تو ولو خودت نیاز نداری ولی چون عضو جامعه هستی، از لحاظ عضویت جامعه وظیفه‌ای بر گردنت است که باید رعایت حال همه‌ی هم‌نوع خودت را بکنی. یک رعایت این است که کار کنی، برای اینکه ثروت مملکت به گردش بیاید و تولید ایجاد بشود. این اثر اجتماعی کار است. کار هم فقط کار بازویی

نیست، کار فکری، مدیریت، اینها همه کار است.

پس ثروت و کار صرفاً برای رفع نیاز شخصی نیست و به هر جهت هر کسی، مطابق همین بیانی که فرموده‌اند، موظف است که کار و تولید ثروت کند، در مقابل اخلاقاً هم موظف است که مصرفش را هم کم کند. در عرف مردم می‌گویند: تولید و مصرف وقتی تولید وظیفه‌ی ما است، (البته نه تولید چیزهای ناباب و نادرست، بلکه تولید چیزهایی که برای جامعه مفید است) یعنی شخص کار می‌کند و خود کار تولید می‌آورد، او موظف است تولید را زیاد کند و به همان دلیل موظف است که مصرفش را کم کند. البته نه اینکه وقتی امکانات دارد، بر خودش سخت بگیرد، بلکه به اندازه‌ای که دارد، مصرف کند و زیاده‌روی نکند یعنی برای توسعه‌ی مصرف خودش یا توسعه‌ی کارخانه‌اش، تولیداتش، به اصطلاح اضافه قرض نکند. باید به اندازه‌ای که اقتضا دارد، به اندازه‌ی متناسب با درآمدش، مصرف بکند و بلکه برای تمرین صرفه‌جویی همیشه یک مقدار، ولو مختصر، ولو صد یک درآمدش، را پس انداز کند و بعداً از این پس انداز هر وقت که نیاز شد این را به مصرف توسعه‌ی خودش برساند؛ به خصوص در دوران اقتصادی فعلی دنیا، وام گرفتن و با وام توسعه دادن نتیجه‌ی خوبی بار نمی‌آورد.

راجع به صرفه جویی و جلوگیری از اسراف آیات فراوانی در قرآن دارد، مثل: **إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ**^۱، مبذرین، آنهایی که ریخت و پاش بیجا می‌کنند، برادران شیطان هستند، یا می‌فرماید: **وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ**^۲، اسراف نکنید که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. در اسراف، انسان چیزی را که می‌شود به اصطلاح مصرف نکرد، مصرف می‌کند؛ آنچه امروز ضد آن را می‌گویند اقتصاد مصرف. این جنبه‌ی اخلاقی را اگر اشخاص در نظر بگیرند، جامعه هم اصلاح می‌شود. البته بعضی حقوقدان‌ها می‌گویند علم حقوق (یعنی علم مقررات جامعه و اداره‌ی جامعه) از اخلاق مجزاست. این صحیح است ولی همین جدایی این دو باعث شده که غالب کشورها نگران این باشند که مردم چندان به رعایت قانون علاقه‌مند نیستند. برای اینکه قانون، از لحاظ اخلاقی بر آنها توجیه نشده و لذا آن را یک چیز اضافی حساب می‌کنند و حال آنکه اگر ایشان از جنبه‌ی اخلاقی، جنبه‌ی معنوی، به خود نگاه کنند و همین قواعد را به صورت اخلاقی بر خود بار کنند، زندگی اقتصادی مردم هم بهتر می‌شود.

ما غالباً شرح حال مسلمین صدر اسلام را خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که اعتقاد کاملی به دستورات اسلامی داشته‌اند. همین

۱. سوره اسراء، آیه ۲۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

جهت موجب شد که آن اعرابی که در مگه و مدینه، در نجد و حجاز، بودند و از لحاظ اقتصادی سطح زندگی خیلی پایینی داشتند، در فاصله‌ی کوتاهی ثروتمندترین کشور جهان شدند؛ به خصوص برای اینکه مسائل اخلاقی را هم رعایت می‌کردند.

البته صرفه‌جویی در خرج، این نیست که انسان بر خودش سخت بگیرد، این اسمش خست است. همانطوری که اسراف مذموم است، خست هم مذموم است. به قول سعدی رحمۃ اللہ علیہ:

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن

که می‌خوانند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نیارد

به سالی دجله گردد خشک رودی^۱

در واقع در تمام موارد باید توجه داشت از تندروری و کندروری احتراز کرد و در حدّ اعتدال رفتار کرد. حتی فرموده‌اند که انسان آنقدر کار نکند که از بیست و چهار ساعت، مثلاً چهارده ساعت آن را کار کند و از آن طرف بیکار هم نباشد. کار برحسب کار فکری، کار بدنی، به اندازه‌ی ساعاتی که اقتضا دارد باید باشد. اگر هم زیادتیر کار کند، فقط به قصد این باشد که درآمدش بیشتر بشود و به اعضای خانواده‌اش رفاه بیشتری برساند، خود این یک عمل

صحیحی است و خداوند به او اجر می دهد، ان شاء الله.

همچنین برای اینکه نظم جامعه رعایت بشود و مردم آرامش فکری داشته باشند، فرموده اند در خرج نگاهِ بالادستش (بالادست از لحاظ مالی) نکند برای اینکه همیشه ناراحت می شود. البته اینها دستوراتی است که برای زندگی جامعه ظاهر است. بشر چه درویش، چه غیردرویش، چه مخالف درویشی، چه خدانشناس، همه باید در جامعه زندگی کنند. بنابراین جامعه باید محلی باشد که زندگی بشر را آرام کند. ممکن است کسی بگوید در این کتاب پندصالح که ما از عرفان و معنویت دم زدیم، ذکر این قبیل دستورات دنیوی، مثل دستورات کاسبی، بد است. اما این قضاوت صحیح نیست. برای اینکه همانطور که گفتیم هیچ انسانی، درویش یا غیردرویش، نباید به آنها بی اعتنا باشد چون او در جامعه باید زندگی کند ولی خصوصاً درویش برای اینکه بتواند با آرامش خاطر به یاد خداوند باشد، باید این دستورات اولیه ی زندگی مادّی را رعایت کند.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر مولی علیهم‌السلام است به جای خلاصه‌ی آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذرانند و در نیکی صرف نمایند و سفارش به نیکی نمایند. حیائش بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آرزو، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی

کند و با آن کس که از او بگسلد بپیوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چاپلوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد و خود را بزرگ شمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را به دست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید، در اصلاح کوشد، در حکم از درستی نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده‌ی حیاء

ندرد، درکارها شتاب نکند، نام مردم به بدی نبرد، حفظ الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد پرهیزد، یاور ستم‌زدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق الزحمه و حق الجعاله که ناروا نیست ستاند و اگر چه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش آنچه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه‌ی دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رساله شریفه پندصالح

قسمت اول

* شرح مقدمه * شرح فکر و تحقیق * شرح دلایل بقای روح و تجرّد
نفس و عالم آخرت * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح
کتمان سر * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت چهارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبه و محاسبه * شرح یاد مرگ، امل * شرح
توبه و انابه * شرح حیاء، خوف و رجاء * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعه، محبت و ترحم * شرح رقت، فراست، غضب و شهوت * شرح شجاعت، همت، فتوت، غیرت * شرح خشم، کظم غیظ، عفو و احسان * شرح تهور، جبن، کینه، عداوت، ظلم، شهوت، عفت، شره و خمود * شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر، خدعه، طغیان، جزع و حسد * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تهم * شرح تعظیم امر و نهی * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت هفتم

* شرح مواضع تهم * شرح تعظیم امر و نهی * شرح جمع شریعت و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت هشتم

* شرح نماز * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت نهم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصه صفات مؤمنین .

قسمت دہم

* شرح جمعہ * شرح روزہ * خلاصه صفات مؤمنین .

قسمت یازدہم

* شرح زکات . خمس * شرح انفاق * شرح حج * خلاصه صفات مؤمنین .

قسمت دوازدہم

* شرح جہاد * شرح امر بہ معروف و نہی از منکر * شرح مستحبات * خلاصه صفات مؤمنین .

قسمت سیزدہم

* شرح طہارت * شرح نواہی * شرح قمار و مسکرات * خلاصه صفات مؤمنین .

قسمت چهاردهم

* شرح تأهل * شرح طلاق * خلاصه صفات مؤمنین .

قسمت پانزدهم

* شرح اولاد * شرح تحصیل * شرح کسب * خلاصه صفات مؤمنین .